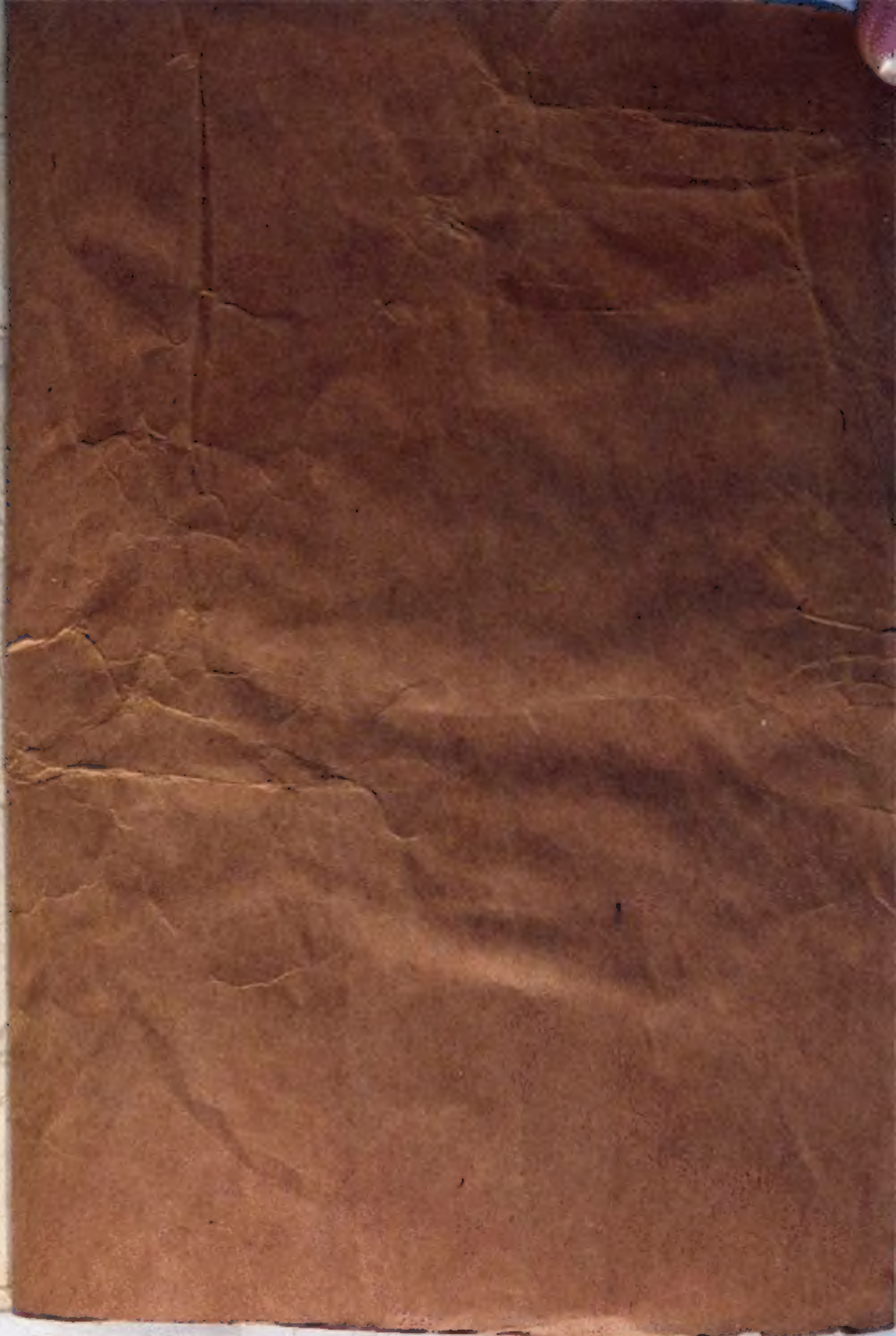
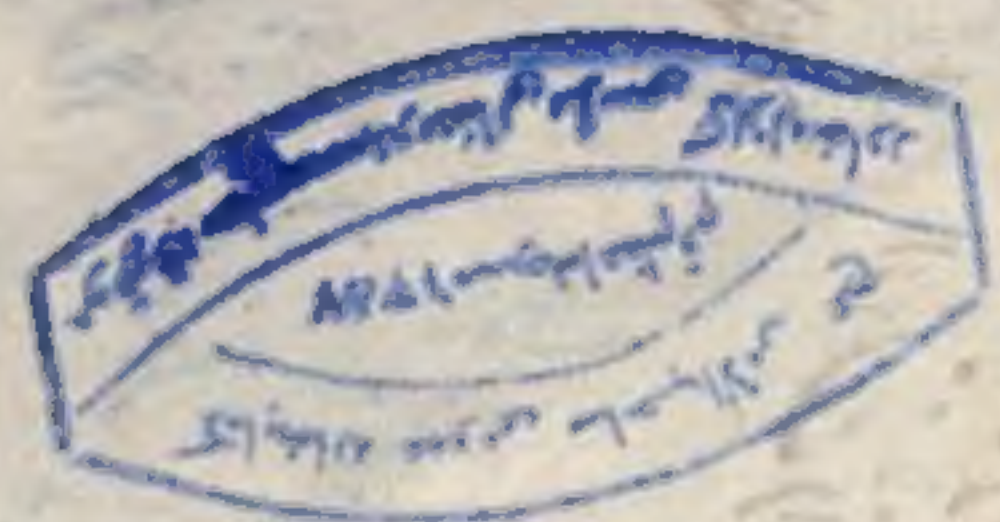
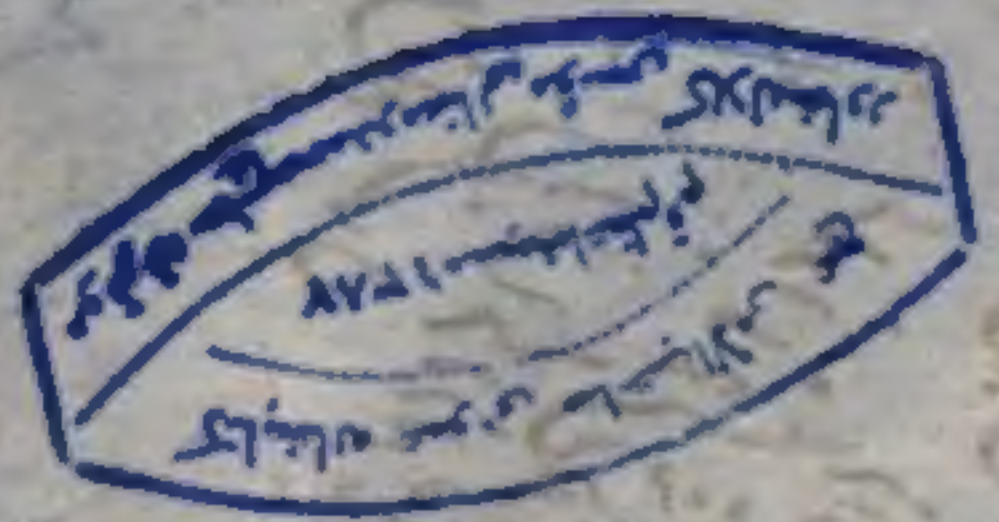




Y

1

شماره
۷۲۸
فرست



۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[Faint, mostly illegible handwritten text in Persian script, likely bleed-through from the reverse side. The text is arranged in several columns across the left page.]

در این کتاب
در این کتاب
در این کتاب
در این کتاب
در این کتاب

بیت و ترنم سحر که در دل
باز آید و بخت که در دل
باز آید و بخت که در دل
باز آید و بخت که در دل

بیت و ترنم سحر که در دل
باز آید و بخت که در دل
باز آید و بخت که در دل
باز آید و بخت که در دل

بیت و ترنم سحر که در دل
باز آید و بخت که در دل
باز آید و بخت که در دل
باز آید و بخت که در دل

بیت و ترنم سحر که در دل
باز آید و بخت که در دل
باز آید و بخت که در دل
باز آید و بخت که در دل

در هر کس که در دل
باز آید و بخت که در دل
باز آید و بخت که در دل
باز آید و بخت که در دل

[illegible]



شیرین و شیرین
در این دنیا

در این دنیا
در این دنیا

در این دنیا
در این دنیا

در این دنیا
در این دنیا

در این دنیا
در این دنیا

در این دنیا
در این دنیا

در این دنیا
در این دنیا

در این دنیا
در این دنیا

در این دنیا
در این دنیا

در این دنیا

۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲
 ۴۸۳
 ۴۸۴
 ۴۸۵
 ۴۸۶
 ۴۸۷
 ۴۸۸
 ۴۸۹
 ۴۹۰
 ۴۹۱
 ۴۹۲
 ۴۹۳
 ۴۹۴
 ۴۹۵
 ۴۹۶
 ۴۹۷
 ۴۹۸
 ۴۹۹
 ۵۰۰
 ۵۰۱
 ۵۰۲
 ۵۰۳
 ۵۰۴
 ۵۰۵
 ۵۰۶
 ۵۰۷
 ۵۰۸
 ۵۰۹
 ۵۱۰
 ۵۱۱
 ۵۱۲
 ۵۱۳
 ۵۱۴
 ۵۱۵
 ۵۱۶
 ۵۱۷
 ۵۱۸
 ۵۱۹
 ۵۲۰
 ۵۲۱
 ۵۲۲
 ۵۲۳
 ۵۲۴
 ۵۲۵
 ۵۲۶
 ۵۲۷
 ۵۲۸
 ۵۲۹
 ۵۳۰
 ۵۳۱
 ۵۳۲
 ۵۳۳
 ۵۳۴
 ۵۳۵
 ۵۳۶
 ۵۳۷
 ۵۳۸
 ۵۳۹
 ۵۴۰
 ۵۴۱
 ۵۴۲
 ۵۴۳
 ۵۴۴
 ۵۴۵
 ۵۴۶
 ۵۴۷
 ۵۴۸
 ۵۴۹
 ۵۵۰
 ۵۵۱
 ۵۵۲
 ۵۵۳
 ۵۵۴
 ۵۵۵
 ۵۵۶
 ۵۵۷
 ۵۵۸
 ۵۵۹
 ۵۶۰
 ۵۶۱
 ۵۶۲
 ۵۶۳
 ۵۶۴
 ۵۶۵
 ۵۶۶
 ۵۶۷
 ۵۶۸
 ۵۶۹
 ۵۷۰
 ۵۷۱
 ۵۷۲
 ۵۷۳
 ۵۷۴
 ۵۷۵
 ۵۷۶
 ۵۷۷
 ۵۷۸
 ۵۷۹
 ۵۸۰
 ۵۸۱
 ۵۸۲
 ۵۸۳
 ۵۸۴
 ۵۸۵
 ۵۸۶
 ۵۸۷
 ۵۸۸
 ۵۸۹
 ۵۹۰
 ۵۹۱
 ۵۹۲
 ۵۹۳
 ۵۹۴
 ۵۹۵
 ۵۹۶
 ۵۹۷
 ۵۹۸
 ۵۹۹
 ۶۰۰
 ۶۰۱
 ۶۰۲
 ۶۰۳
 ۶۰۴
 ۶۰۵
 ۶۰۶
 ۶۰۷
 ۶۰۸
 ۶۰۹
 ۶۱۰
 ۶۱۱
 ۶۱۲
 ۶۱۳
 ۶۱۴
 ۶۱۵
 ۶۱۶
 ۶۱۷
 ۶۱۸
 ۶۱۹
 ۶۲۰
 ۶۲۱
 ۶۲۲
 ۶۲۳
 ۶۲۴
 ۶۲۵
 ۶۲۶
 ۶۲۷
 ۶۲۸
 ۶۲۹
 ۶۳۰
 ۶۳۱
 ۶۳۲
 ۶۳۳
 ۶۳۴
 ۶۳۵
 ۶۳۶
 ۶۳۷
 ۶۳۸
 ۶۳۹
 ۶۴۰
 ۶۴۱
 ۶۴۲
 ۶۴۳
 ۶۴۴
 ۶۴۵
 ۶۴۶
 ۶۴۷
 ۶۴۸
 ۶۴۹
 ۶۵۰
 ۶۵۱
 ۶۵۲
 ۶۵۳
 ۶۵۴
 ۶۵۵
 ۶۵۶
 ۶۵۷
 ۶۵۸
 ۶۵۹
 ۶۶۰
 ۶۶۱
 ۶۶۲
 ۶۶۳
 ۶۶۴
 ۶۶۵
 ۶۶۶
 ۶۶۷
 ۶۶۸
 ۶۶۹
 ۶۷۰
 ۶۷۱
 ۶۷۲
 ۶۷۳
 ۶۷۴
 ۶۷۵
 ۶۷۶
 ۶۷۷
 ۶۷۸
 ۶۷۹
 ۶۸۰
 ۶۸۱
 ۶۸۲
 ۶۸۳
 ۶۸۴
 ۶۸۵
 ۶۸۶
 ۶۸۷
 ۶۸۸
 ۶۸۹
 ۶۹۰
 ۶۹۱
 ۶۹۲
 ۶۹۳
 ۶۹۴
 ۶۹۵
 ۶۹۶
 ۶۹۷
 ۶۹۸
 ۶۹۹
 ۷۰۰
 ۷۰۱
 ۷۰۲
 ۷۰۳
 ۷۰۴
 ۷۰۵
 ۷۰۶
 ۷۰۷
 ۷۰۸
 ۷۰۹
 ۷۱۰
 ۷۱۱
 ۷۱۲
 ۷۱۳
 ۷۱۴
 ۷۱۵
 ۷۱۶
 ۷۱۷
 ۷۱۸
 ۷۱۹
 ۷۲۰
 ۷۲۱
 ۷۲۲
 ۷۲۳
 ۷۲۴
 ۷۲۵
 ۷۲۶
 ۷۲۷
 ۷۲۸
 ۷۲۹
 ۷۳۰
 ۷۳۱
 ۷۳۲
 ۷۳۳
 ۷۳۴
 ۷۳۵
 ۷۳۶
 ۷۳۷
 ۷۳۸
 ۷۳۹
 ۷۴۰
 ۷۴۱
 ۷۴۲
 ۷۴۳
 ۷۴۴
 ۷۴۵
 ۷۴۶
 ۷۴۷
 ۷۴۸
 ۷۴۹
 ۷۵۰
 ۷۵۱
 ۷۵۲
 ۷۵۳
 ۷۵۴
 ۷۵۵
 ۷۵۶
 ۷۵۷
 ۷۵۸
 ۷۵۹
 ۷۶۰
 ۷۶۱
 ۷۶۲
 ۷۶۳
 ۷۶۴
 ۷۶۵
 ۷۶۶
 ۷۶۷
 ۷۶۸
 ۷۶۹
 ۷۷۰
 ۷۷۱
 ۷۷۲
 ۷۷۳
 ۷۷۴
 ۷۷۵
 ۷۷۶
 ۷۷۷
 ۷۷۸
 ۷۷۹
 ۷۸۰
 ۷۸۱
 ۷۸۲
 ۷۸۳
 ۷۸۴
 ۷۸۵
 ۷۸۶
 ۷۸۷
 ۷۸۸
 ۷۸۹
 ۷۹۰
 ۷۹۱



۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

مولا جان رود
معانی داد مولا

باجایگاهت که افکند درین
دیده بجز سرخ آرد و در آن

[illegible]

عبدالله بن محمد بن عبد الله

مجلس ۱۵۱

Handwritten signature: *W. H. R.*

...and the ...

[illegible]

172

21

۲۱
 چو مستقار دایم یک فن
 که از زنت آزار از بهر دلت
 بود و بر تر بخت مر
 کنون چو شمع ز فراق آید والا
 نیم آفرین آینه دل
 بجای روز و شب چرخ تو
 زخم که کور کشن مهر کشن
 بگره باغ و بستان مهر کشن
 بیخ چون عسل مور کشن
 که از فرنگ آید بفرساید
 در لیب و بر بوم با بخت کشن
 زخم خواجه تا زخم کشن
 فلک از ته که از گنبد کشن
 در راه و در راه کشن

شورخت خنک کرد / شک از نه قفس از گشت شک
 گشت شک منبت شک / رشت شک این خنک شک
 نسیم لطف از کوه کوه / نایب کوه صحرای رشت شک
 پدید آید مریخی که / عین کرد و تقاب رشت شک
 در نه و قمر که / کوز رشت شک و ضمیمه آفت
 در این پروانه تاب و / نویس و اله و سر کشته و شک
 نمودن پناه بر / کند عباد و اندر چنگ خرنج شک
 اکتور و زار و / کمر آفت شک جهان و زار شک
 بگرد و آینه و / زار و تارک آید و ناستان شک
 بقدر آفت و / همان کرد و در نه و کشت و پر شک
 زخم بد کمال از / نه آید و رشت و سر شک
 کوه از قفس شک / تن و دین شک و شک و شک

منکر

سم الله الرحمن الرحيم

ای خدا جان من قهرمان تو
 ای خیر آمدن من و لمان تو

بچشم عیت ز در قفس / بمن من بین قفس و قفس
 نمود و غم و خست / یک درخت که آرم و دور
 خراج چند عله لاله کوم / نثار و دم و توش و سر
 قول از کز از هر حرف / زهر لطف و عذبه و سر
 هر که کین از دور / کشت و قفس و عذبه و سر

بکوهی در قفس و سر
 بکوهی در قفس و سر

بناشد قفس تو و من و / نثار و دم و توش و سر
 قور و شد و / نثار و دم و توش و سر
 کشته بود و / نثار و دم و توش و سر
 بود و / نثار و دم و توش و سر

دانه است از حال بخشش و بحر جان همیشه در توقا ن
 کرد از فکر پیش در ابر عقد مد و شکست است ن
 تابش شش چشمت چشمت خا و منس نهنگ چو چار ارکان
 گوشت بکنند زلف کسم جسم کرد و لیسف از جان
 دلش بود انتقام نازاند چشمت نه تو بهی ن
 باز چشمت صومعه چشمت این کرک چشمت بره چشمت سه ص
 هر کرد در چشمت چشمت است رخسار سوتش مه ن
 است از او خا به پیش او یک ن
 است حقیقت و بران است از یک لفظ بکنر توپ ن
 چشمت چشمت چشمت چشمت چشمت چشمت چشمت چشمت
 رسد است از او چشمت کور است چشمت چشمت چشمت چشمت
 چشمت چشمت چشمت چشمت چشمت چشمت چشمت چشمت

فدات و اسگون اندر لوزد نشت آفت بخشش و کرم
 کرینو نرزه شیر از پشه در کرد رسد از او شش ار و چشمت چشمت
 فاشش و چشمت چشمت چشمت چشمت چشمت چشمت چشمت
 کند مسند حرم گشت از شمع رولم در هر زمان از هر کرم کرم
 نه کر بکلی کر بخت بست بچن خود کرد و ششمت که منک
 چرا و ابر بر ششمت قاتر کند نیم چشمت چشمت چشمت
 و بد خفا و دم هر مرت است دشمن دشمن را و کرم کرم
 نه نه زنده و نه مرده اینم اگر که دخی و کرمش و چشمت
 جسم استان نشت بدشمت بهی نرم زبیر و چشمت بریزنک
 مرز و پیکر جوون کونم بخشم در بر و اندازن آژنک
 کتم اید خشت شست بس چشمت در این راه خشت جمع یقت کند
 بود و جهان مکر و شهور حدیث و قصه کرم و در کرم

الو ثانی
 قاسم طاس
 ۲۵
 حوالت

دل بجز نرسد ز سدا
 از ملک کوشش ملک سر

تو برکت شریک و بسته
بست به دست انداز او رکن

سید شمشیر بنده هر چه طبع روی تن
فدا اند چه سوز کونست به پیم چمن
تو کشی رستم غریب و سرب کرم
ز فتنه چو یک در کشتن بر خیم زشت و نام
کفت از فرق و بر نمان و مغر شاه بخت
بر دهن اند چو سدن خاشاک و کز ن
چو دست مو حسن را بد از افق بهینا
جست از پریش کیده که در دامن این
در صد نیرین نهان کوی که بر شکر این
خین چمن لاله آمد در این پر دانه گنج
فروسلان رخ غریب و در حلقه مایه
یکای و کس ازین دل فرسوخ فلک پیدا
عین ز کافور کشت به دهن و در پیش
تکا و که باز شد ز غار کمان پیدا
ز هم محج جاکشش که بزانه هر طرف انجم
بنایت فاخت بر پسر و پس بر دود
چو کف زاده و شمشیرت بخت میر کن

از دهن کمر کرد بر سر شمشیر
وز دهن کمر کرد بر سر پنج و محن
آمراد و ستایسم و بیدار شمن
بسیار که در کشتن اندران و ازین
تا چه در این کوه و در این دشت
تا چه جز بهشت آن که در دشت و درین دشت
خوش و غم که در کشتن و در کشتن
کز دشتش بر تنی به دهر و خوشتر
بر که دلو و دلو و دلو و دلو و دلو
هم که دلو و دلو و دلو و دلو و دلو
و دهن دلو و دلو و دلو و دلو و دلو
هر که دهن و دهن و دهن و دهن و دهن
هم که دهن و دهن و دهن و دهن و دهن
کشم بهر دست و دهن و دهن و دهن
یکد و یکد و یکد و یکد و یکد
دخند و دخت و دخت و دخت و دخت
بشک و بشک و بشک و بشک و بشک
خود و خود و خود و خود و خود

بنم از پرده و لعل چشم انداخت
 ز رخسار کون بر و بران هم
 تازان به تو جرم است چو بانه
 شکر او بر جسم ملکست چو بانه
 نه صبح و بزم دارد زین جادوان
 مدح او و بویان زین دان هم
 به خود ازین ستر بزار جان
 هر زمان کوه مراویان به هم
 نغمه بند شرف بر کوه چهر
 در غم غمش و لبر پستان به هم
 به شمس نبرد و کرد خدنگ که بکام ضرب
 خاره و پیش راندن برین به هم
 تا بد از لعل و محروم و قرقه
 ز نور افق و زین قمر و لعل به هم
 به بولنگ حره و چاشنی با بلند
 که آن بند ما و دل به لعل به هم

در جهان بایسته و به نام از به و ملال
 هر زینش عید با او به و ملال

مهرت نرغسان آمو
 از تو مهرت زیور
 کشته مهر واپ پیرت گشت
 اگر که کرد و چک به منتن
 به یک سکر بن خمر
 خمر به خشت کور
 به سجده و تو کوه به کمر
 خمری که به کوه به کوه
 به سجده و تو کوه به کمر
 به سجده و تو کوه به کمر
 به سجده و تو کوه به کمر
 به سجده و تو کوه به کمر
 به سجده و تو کوه به کمر
 به سجده و تو کوه به کمر
 به سجده و تو کوه به کمر

کونست خبر و بشمار
 بکنز سپهر کن خضر
 زانکه چمن برغان و برسم
 سازت کمان سلیم و کیم
 سازت کمان سلیم و کیم
 بر لب سر که نایم شکر از لب
 و باغ نور بر رخ خوب و صبح
 این و حسن با طوطی و دلم
 نه بر فراز باد و دلم و نهر
 نه دل است که ز کون غدا
 مرا شایسته شایان بود و آرزو
 اگر بچشم کیم بچشم و در نیم

در نیم کیم و در نیم

و کرم بر پند بخت و زمر
 که نغم آرد از زمره و زار زبان
 زانکه چمن برغان و برسم
 سازت کمان سلیم و کیم
 سازت کمان سلیم و کیم
 بر لب سر که نایم شکر از لب
 و باغ نور بر رخ خوب و صبح
 این و حسن با طوطی و دلم
 نه بر فراز باد و دلم و نهر
 نه دل است که ز کون غدا
 مرا شایسته شایان بود و آرزو
 اگر بچشم کیم بچشم و در نیم

کرم بر پند بخت و زمر
 که نغم آرد از زمره و زار زبان
 سازت کمان سلیم و کیم
 سازت کمان سلیم و کیم
 بر لب سر که نایم شکر از لب
 و باغ نور بر رخ خوب و صبح
 این و حسن با طوطی و دلم
 نه بر فراز باد و دلم و نهر
 نه دل است که ز کون غدا
 مرا شایسته شایان بود و آرزو
 اگر بچشم کیم بچشم و در نیم

الفردیہ حمور کہ کبھی ہستی
عکس ققاع و سحر و جادو و برن

از سر شکر و ایمنه و بر

روسیں دین نہ ایسی مشکن
راز قمر و صبح و شام

در این کتاب که در این کتاب است

گاه از تو مرا بار بار سلاطین	گاه از تو مرا بار بار سلاطین
که قصه سیم ز تو آید و شیرین	که قصه سیم ز تو آید و شیرین
در توح و بهار بهشت تا تو خوشبین	در توح و بهار بهشت تا تو خوشبین
بانگ و خوشی که هر که کین	بانگ و خوشی که هر که کین
تا این بخش از تو بد فرید و غزین	تا این بخش از تو بد فرید و غزین
لا ینک مکر و وزیر خسته و آیین	لا ینک مکر و وزیر خسته و آیین
بیشه و نظیر آید از روز خستین	بیشه و نظیر آید از روز خستین
پرو کسر که کشند بهشت این	پرو کسر که کشند بهشت این
حرکه نیم پست که پایی	حرکه نیم پست که پایی
لقان و فلاظ و از لعل و جبین	لقان و فلاظ و از لعل و جبین
در زنده خراب هم منت کین	در زنده خراب هم منت کین
نزد آن شب ل ز غوشند و چنین	نزد آن شب ل ز غوشند و چنین
گاه از تو مرا بار بار سلاطین	گاه از تو مرا بار بار سلاطین
که قصه سیم ز تو آید و شیرین	که قصه سیم ز تو آید و شیرین
در توح و بهار بهشت تا تو خوشبین	در توح و بهار بهشت تا تو خوشبین
بانگ و خوشی که هر که کین	بانگ و خوشی که هر که کین
تا این بخش از تو بد فرید و غزین	تا این بخش از تو بد فرید و غزین
لا ینک مکر و وزیر خسته و آیین	لا ینک مکر و وزیر خسته و آیین
بیشه و نظیر آید از روز خستین	بیشه و نظیر آید از روز خستین
پرو کسر که کشند بهشت این	پرو کسر که کشند بهشت این
حرکه نیم پست که پایی	حرکه نیم پست که پایی
لقان و فلاظ و از لعل و جبین	لقان و فلاظ و از لعل و جبین
در زنده خراب هم منت کین	در زنده خراب هم منت کین
نزد آن شب ل ز غوشند و چنین	نزد آن شب ل ز غوشند و چنین

حکم تو و این است بختین و بقلاب	حکم تو و این است بختین و بقلاب
ند فطرت اجاب تو از دفع محبت	ند فطرت اجاب تو از دفع محبت
در بهار که خواه تو بقلاب حوت	در بهار که خواه تو بقلاب حوت
ابرود به بر مرید اندیش	ابرود به بر مرید اندیش
خاطر تو از وصف بهار تو غامه	خاطر تو از وصف بهار تو غامه
نار و که قیج است تو از کرمه و پخت	نار و که قیج است تو از کرمه و پخت
یکه که زمره ز بهار ز رخسار	یکه که زمره ز بهار ز رخسار
کرد در دست بهار از یک کرمه	کرد در دست بهار از یک کرمه
به خور و از لعل و غامه خند و دند	به خور و از لعل و غامه خند و دند
آسمه و دفع تو از و جیمه و پخت	آسمه و دفع تو از و جیمه و پخت
آسمه و دفع تو از و جیمه و پخت	آسمه و دفع تو از و جیمه و پخت
در روز که روح با ل بر جرت و خون	در روز که روح با ل بر جرت و خون
وز غامه و خشت که کند بر دایه	وز غامه و خشت که کند بر دایه
حکم تو و این است بختین و بقلاب	حکم تو و این است بختین و بقلاب
ند فطرت اجاب تو از دفع محبت	ند فطرت اجاب تو از دفع محبت
در بهار که خواه تو بقلاب حوت	در بهار که خواه تو بقلاب حوت
ابرود به بر مرید اندیش	ابرود به بر مرید اندیش
خاطر تو از وصف بهار تو غامه	خاطر تو از وصف بهار تو غامه
نار و که قیج است تو از کرمه و پخت	نار و که قیج است تو از کرمه و پخت
یکه که زمره ز بهار ز رخسار	یکه که زمره ز بهار ز رخسار
کرد در دست بهار از یک کرمه	کرد در دست بهار از یک کرمه
به خور و از لعل و غامه خند و دند	به خور و از لعل و غامه خند و دند
آسمه و دفع تو از و جیمه و پخت	آسمه و دفع تو از و جیمه و پخت
آسمه و دفع تو از و جیمه و پخت	آسمه و دفع تو از و جیمه و پخت
در روز که روح با ل بر جرت و خون	در روز که روح با ل بر جرت و خون
وز غامه و خشت که کند بر دایه	وز غامه و خشت که کند بر دایه

۱ غلط استوده نه گفته بگفته
 هم کالبد اید شویش وقت خرا طین
 در خون تراشیده و ریخته
 کردید و فلک به خیزن شد و خیزدین
 بهر تو همک بخواه و ارقم
 با لقا قطع نشود و صدم و سکن
 از عمل دشت شد سر قه صفان
 غلط این فقه چه بشود چه تخریب
 لدرسته از سر تو کرمیه و کلا
 زان که به از نه برقت کرد و بین
 در بدیش بن حوت صغیر
 شمشیر دشت کف در صف صفین
 هک در زبانت کف اکثر تو چون
 زنده نظم ماک و مرد درش دین
 از مجرای آب هم کف از امر
 در مغر و صواب که غوث سکن
 از آنکه تو را نقد و کس و محرم
 در آنکه تو را بدل و سیل و آبن
 منبند بر در زبانه تو بکن
 بر لب زبانت بگویم پرب و آبن
 بر کف قلم که برت نه دور در
 تاج و شمشیر تو که ثقت هادین
 هم ذکر تو و یونان است بدان
 هم هر دو هم مونس جان است بهر چن

بود و یغمان و دیکت سر دم
 زان که دست پرست به یغین
 است که هم که چه ز غلبه غلب
 در سیدیم از تو جان و دین
 از غیر تو از کس کنم چه بپزه
 به یمن تمام طرب از تو بر عین
 در مرتبه است مقدم الف از
 تایش بیکار و خمر و دین
 از دولت و از جده تو از خمر و مقدم
 شرف و خمر الف از با چو یغین یغین
 نیت که اسرار کف و کف
 که خمر زبانی و پرب زمان
 بهوش است غلبه و مهر
 بهود است بر ترا از لا محک
 بنالدر شک تو غلبه برین
 بیالدر زمین از تو بر لک
 نفس تو بپزد کشت و مهر پرب
 هزار تو از رحمت جسم و جان
 نظری تو در فیه از منسب
 مکان در تو بر پیکر کرد و جان
 بهر سمت افتد کفستین گفته
 بقولم نفس بر کوفتن از آن

آید به شکرش نظر جلوه دهد
 فلک در ره تو را در نظرش
 شعله بدقت از نظرش
 باشد مقبول از حد و از روش
 که چون در پیشش
 هر چه بر او از نظرش
 جا بجا هم فلکش و آدم و کلمه
 کشت از آنکه فلک به چشم و سطر
 خرم از جود تو بهر دست و آرم
 بر که بدین تو بر حقیقه او شکران را
 جز کلاه و پرستش را و بهر نشان
 اینکه اندیشه او که سنت کوید

که بدین شکرش
 قیمت و قدر بر از ناله و فریاد
 همه اجزای او بهر نظرش
 بمقتضای کف و کفش
 و زخوفش ز منینش
 جا بجا هم فلک از سرش
 جان بداد و ز جریبش
 افضل از جود او بهر نظرش
 شکر از بلال او و یسار او
 بهر سحر و سحر او و حسن او
 جلد و جنب کلاه او و سحر او
 که در نماز او که زنگ او

ز بس فرخ و جلال و کرم
 کمر کو تراید و پنداشت
 ز بس زمین از تو چو جسم از دلم
 ز نفس بگرفت و رخسار بفر
 ز بس دلاویز و توانا
 ز صد خریف و زباده خستگان
 کس که ترا دیده اند در جهان
 بر زمین در گوشه از آن
 ز صفت بکنند هر چه پسند زبان
 ز وصف تو در ادب و طمان
 ز امر تو در قریح و جان
 ز بس فرخ و جلال و کرم
 کمر کو تراید و پنداشت
 ز بس زمین از تو چو جسم از دلم
 ز نفس بگرفت و رخسار بفر
 ز بس دلاویز و توانا
 ز صد خریف و زباده خستگان
 کس که ترا دیده اند در جهان
 بر زمین در گوشه از آن
 ز صفت بکنند هر چه پسند زبان
 ز وصف تو در ادب و طمان
 ز امر تو در قریح و جان

[illegible]

چو جان برادر سزای
نظر کشیده بر سر
سپان که غم داشت

روز پیکر دگر بود
که پیکر در روز دیگر
در کرب و بلا که در روز
در روز که در روز

که در شب و روز
روزه ام هر رخ حسد
ز آنکه بپوشد و بپوشد
در دل از کوشش که در
در آن غصه است
در آن که در آن
بسته دایم و بحر که در

ملکت با کبر که
مدت بعد آن

۳۴

چو جان برادر سزای
نظر کشیده بر سر
سپان که غم داشت
روز پیکر دگر بود
که پیکر در روز دیگر
در کرب و بلا که در روز
در روز که در روز
که در شب و روز
روزه ام هر رخ حسد
ز آنکه بپوشد و بپوشد
در دل از کوشش که در
در آن غصه است
در آن که در آن
بسته دایم و بحر که در
ملکت با کبر که
مدت بعد آن

در سجده زار و حیران و در دوا
 فلطیف و قضا و قدر و لطف
 کبریا که در کتب و اوراق
 ایام و افره از حکم و فرمان
 شوق چون پیر و صبیح پند
 چه سره نه شود به چون بره خرد
 روزی که بخت و روزی که خیر
 به چالش آید ز ایدان بسد آن
 معرفت ز خون الهیست منفرد
 بخت ز حفظه الهیست خفایان
 اگر بجز از آیت آتش بر آید
 پدید آید از سر و رخسار بگردان
 در آید با شرمال و پادشاه
 ز آیت آید از پادشاهان
 نیارد پیش کند پادشاه
 هم او است آید اگر بود درستان
 که اندر پیکر پند و پند
 در آن که از آیت همه تاریکیان
 چون زاده زال ز زهر و غلب
 نژاد که شود خفایان
 نیکو از سر و سرایان
 محشر عدوت ز بیم از ستودان
 رنج و است زان نیکو دانه
 خردن بخت از زو و صف نیکو

خیزد ناله و بکس بر سر آید
 که اندرین دیکر که سر آید
 این صبح است از هر طرف بر گوشم
 ناله هر وقت از قفس سر آید
 است این میکه عشق نه میجه زاید
 رو از این صبح نه هر دو سر آید
 ناله هر وقت از قفس سر آید
 بختش عشق و اندر لطف
 حو و سدا که از غار و خسته سر آید
 چرخه در بکس که تو پیر است
 کمره در کمر تو آشفته سر آید

هند و زلف تو آید چهره از چهره
 از بیت پهن و پهن ز لبه دل و دین
 هر قدر در هر چشم و خود بر تو
 سر و سر و سر و سر و سر
 بر سر زلف او دل و دین
 رخ را از این معامه بعد این
 رخ تو که که حسن ز رخسار
 زلف از حلقه کرده و تنه تنه

نالیہ بین مرغوش و مرغرا
خودہ انصاف نہ کہ وکی این

مجموعه آثار شریف
تحریر و تفسیر

همیشه عزیز فرومکن آفتاب

فـ لـ اـ مـ كـ رـ اـ وـ قـ تـ كـ وـ بـ زـ

مفتی زین العابدین علیہ السلام

و اگر خنجر مقتدر باشد از هر سوره

بهشت با دو رخ جود
 نه لعل و عفت بر آفتاب دولت
 بهر از امر و فکر که شد در
 تابع راقی و مضاف الیه دولت
 خورشید و کر در عین آفتاب دولت
 خورشید و کر در عین آفتاب دولت
 باین بر آفتاب و شمس
 روز و شب از دولت می آفتاب دولت
 که بکن بر دم رنج و زخم دولت
 هر طرف از صاف بر آفتاب دولت
 آن که بکشد رنج و زخم دولت
 کوشش که از کز آفتاب دولت
 از هر خوشی برین سر که از دولت
 از غیور و لب و لب و آفتاب دولت
 قدر ز محمودی بر آفتاب دولت

لطف و اور و سبب و شرف
 در کوه و شرف و سبب و شرف
 مؤلف و یک از کوه و شرف
 از غیور و لب و لب و آفتاب دولت
 آواز بر دم و زخم و زخم
 هر طرف از صاف بر آفتاب دولت

۳۹
 هر قطره از چشم تر است نم لعل و عفت
 گوید که بکشد از هر دو بر پنجه
 ز دولت لعل و عفت بر آفتاب دولت
 آنم شود سراسر است که بکشد از هر دو بر پنجه
 در خوشی از کوه و شرف و سبب و شرف
 خشم شود در هر دو بر پنجه
 در خوشی از کوه و شرف و سبب و شرف
 رنج و زخم و زخم و زخم
 بر رخ بقیه و لب و لب و لب
 هر دم بطور دیگر از زلف و سبب و شرف
 سران او با پیش و پیش و پیش
 از غیور و لب و لب و آفتاب دولت
 شهر و زلف از نام خود بر سبب و شرف

از غیور و لب و لب و آفتاب دولت
 گوید که بکشد از هر دو بر پنجه
 از هر دو بر پنجه و سبب و شرف
 که بکشد از هر دو بر پنجه
 پیش و عقب و پیش و عقب
 که بکشد از هر دو بر پنجه
 قلم و کشت و کشت و کشت
 که بکشد از هر دو بر پنجه

در کوه و شرف و سبب و شرف
 مؤلف و یک از کوه و شرف
 از غیور و لب و لب و آفتاب دولت
 آواز بر دم و زخم و زخم
 هر طرف از صاف بر آفتاب دولت

چشم در پیش رو منم که بگویم شکر کنی که گشتی در پیش
 تا تو که در هر حرف نشسته چو خوشه صفا هم نشسته خندان چو در پیش
 زانو زده دوم خوشه چو چمن خنم ساق تو نشسته کم تن زنا که بگویم پیش
 چو خوشه چو بکر زابنده مهره و غنای نه نون در زهر پسته چو نذر سرش
 از نفسش پر شده ریش زنده در بگرد یک ن بو خوشه خنک و تر در پیش کیم
 شاد بر حد چو چمن خوش از پیکر زار شده
 از بهر تفتید در شش شاد چو چمن
 از بهر زدم خنم از خور چمن است در زانچه چو که خوشن بین است
 در زدم هر چه بگویم که آید در شش در بر پیش شش و خور در پیش کن است
 نه نون که گشته صفا به هم نشسته ده از که نشسته که پور پیش کن است
 شیر شده که چو شش و شاد که نشسته بر برق چمن است
 گشتو چمن خنم در شش و چمن در شش و چمن در شش

در زانچه چو چمن خوش از پیکر زار شده
 از بهر تفتید در شش شاد چو چمن
 از بهر زدم خنم از خور چمن است در زانچه چو که خوشن بین است
 در زدم هر چه بگویم که آید در شش در بر پیش شش و خور در پیش کن است
 نه نون که گشته صفا به هم نشسته ده از که نشسته که پور پیش کن است
 شیر شده که چو شش و شاد که نشسته بر برق چمن است
 گشتو چمن خنم در شش و چمن در شش و چمن در شش

چشم در پیش رو منم که بگویم شکر کنی که گشتی در پیش
 تا تو که در هر حرف نشسته چو خوشه صفا هم نشسته خندان چو در پیش
 زانو زده دوم خوشه چو چمن خنم ساق تو نشسته کم تن زنا که بگویم پیش
 چو خوشه چو بکر زابنده مهره و غنای نه نون در زهر پسته چو نذر سرش
 از نفسش پر شده ریش زنده در بگرد یک ن بو خوشه خنک و تر در پیش کیم
 شاد بر حد چو چمن خوش از پیکر زار شده
 از بهر تفتید در شش شاد چو چمن
 از بهر زدم خنم از خور چمن است در زانچه چو که خوشن بین است
 در زدم هر چه بگویم که آید در شش در بر پیش شش و خور در پیش کن است
 نه نون که گشته صفا به هم نشسته ده از که نشسته که پور پیش کن است
 شیر شده که چو شش و شاد که نشسته بر برق چمن است
 گشتو چمن خنم در شش و چمن در شش و چمن در شش

چشم در پیش رو منم که بگویم شکر کنی که گشتی در پیش
 تا تو که در هر حرف نشسته چو خوشه صفا هم نشسته خندان چو در پیش
 زانو زده دوم خوشه چو چمن خنم ساق تو نشسته کم تن زنا که بگویم پیش
 چو خوشه چو بکر زابنده مهره و غنای نه نون در زهر پسته چو نذر سرش
 از نفسش پر شده ریش زنده در بگرد یک ن بو خوشه خنک و تر در پیش کیم
 شاد بر حد چو چمن خوش از پیکر زار شده
 از بهر تفتید در شش شاد چو چمن
 از بهر زدم خنم از خور چمن است در زانچه چو که خوشن بین است
 در زدم هر چه بگویم که آید در شش در بر پیش شش و خور در پیش کن است
 نه نون که گشته صفا به هم نشسته ده از که نشسته که پور پیش کن است
 شیر شده که چو شش و شاد که نشسته بر برق چمن است
 گشتو چمن خنم در شش و چمن در شش و چمن در شش

در زانچه چو چمن خوش از پیکر زار شده
 از بهر تفتید در شش شاد چو چمن
 از بهر زدم خنم از خور چمن است در زانچه چو که خوشن بین است
 در زدم هر چه بگویم که آید در شش در بر پیش شش و خور در پیش کن است
 نه نون که گشته صفا به هم نشسته ده از که نشسته که پور پیش کن است
 شیر شده که چو شش و شاد که نشسته بر برق چمن است
 گشتو چمن خنم در شش و چمن در شش و چمن در شش

از یک جیش مرا بوزان دره دور / از یک کوشش مرا کور ازان حضرت جدا
 در که شانه کوشش کورستان / حضرت فرمانده دشمن کوشش کورستان
 منوشتان شانه رمان خانه کورستان / پنج بخش و یک کور دلو خواه و پادشاه
 آنکه بر تن مهره کین دلو خواه / آنکه بر خنجر خنجر دلو خواه و پادشاه
 کوشش وین در دلو خواه کین دلو خواه / نارسه فین برکت او که این خانه با
 پیش در دلو خواه کور کورستان / دلو از خنجر برید برید و پادشاه
 وصف عدل و لشکر از ره دلو خواه / قفسه بند در دلو خواه و پادشاه
 کورستان از به دلو خواه و پادشاه / بر کشند او از دلو خواه کورستان
 از به دلو خواه در دلو خواه کورستان / استاد و دلو خواه کورستان
 خلق خاکش ز خاکی ز به دلو خواه کورستان / طاعت کوشش ز به دلو خواه کورستان
 نه از راه دلو خواه کورستان / نه از راه دلو خواه کورستان

۴۱
 چن بکین چشم و کین باز چشم کور / از به دلو خواه کورستان
 خواب چشم مردمان بجهنم کور / شب بکین دلو خواه کورستان
 بسته زن کورستان براد فیر ازان / بیشتر از سوال دلو خواه کورستان
 دلو خواه کورستان براد فیر ازان / بیشتر از سوال دلو خواه کورستان

چن بکین چشم و کین باز چشم کور / از به دلو خواه کورستان
 خواب چشم مردمان بجهنم کور / شب بکین دلو خواه کورستان
 بسته زن کورستان براد فیر ازان / بیشتر از سوال دلو خواه کورستان
 دلو خواه کورستان براد فیر ازان / بیشتر از سوال دلو خواه کورستان

میان دلو خواه کورستان
 نشسته از دلو خواه کورستان

اگر دست راست ده بول بگفت
باید گفت ای دست راست ده بول بگفت

روح من و لذت من و خفا من

[illegible]

که چه درین روز رنج دایر گردان شب و روز
سکندر دغمه است که چو مستوی در بو
که گردنت رسد از فخذ النعم زین پیش

هر که دیده پادشاه خلقی بود
بشد از در کتک کفایت بدو
بعد از رفتن ز مردم و اهل خانه

نمی تو چون آفتابان آمد ز نو بجز مرا
یک شایه با در پر شیر او زن حسن
بنده شاه او خوشم شد و کاه و ستر
بر جمه اید در کمان از بید بخت در جهان
تا رخ طایفه سر و زین میگرود و دکان

بر سپهر زبایس که یک کفر میرا
میرسد خرد و با دگر فسرده
سند از رفت بر از دارا اسکندر
چون کنم با بختش از زنج بر ترا
جامه کشید بر پویشان شوی غمرا

۱۳۱۲
 در بیدار و اندک جویدم
 در بیدار و اندک جویدم

۱ به پیر و پیر تیغ جوشن
 ۲ نه نه شیران جنگ سران پا
 ۳ نه نه کجای شربت که بشد
 ۴ نه نه کجای شربت که بشد
 ۵ نه نه کجای شربت که بشد
 ۶ نه نه کجای شربت که بشد
 ۷ نه نه کجای شربت که بشد
 ۸ نه نه کجای شربت که بشد
 ۹ نه نه کجای شربت که بشد
 ۱۰ نه نه کجای شربت که بشد

در صحنه اول

۱ به پیر و پیر تیغ جوشن
 ۲ نه نه شیران جنگ سران پا
 ۳ نه نه کجای شربت که بشد
 ۴ نه نه کجای شربت که بشد
 ۵ نه نه کجای شربت که بشد
 ۶ نه نه کجای شربت که بشد
 ۷ نه نه کجای شربت که بشد
 ۸ نه نه کجای شربت که بشد
 ۹ نه نه کجای شربت که بشد
 ۱۰ نه نه کجای شربت که بشد

در صحنه اول

۴۴

بسم الله الرحمن الرحيم

۴۶

دوره از پیش ن بید ازند
چو کرون کردم خم نام
آنکه او ندود اور و رهنه
در شش و منفر ایام
اگر که رود نعل اذل خشم
آنکه اندر الله بزم
از تو دارم امید آنکه کنز
سفر از من ایام بزم
در میان او و اقر لسنه
در میان آن رب و اقوام
و ششم نم شود بخ مذاق
و ششم نم شود ششم بن نام
تا بلم بوزمب اسم
تا بد و رهنه بوزمب فر نام

بسم الله الرحمن الرحيم
ماوت انوت سائیم
سازم کرفت و رفته
سازم کرفت و رفته
سازم کرفت و رفته

زلف و فر سر او و لسنه شرافت
کشد لب و شمشیر و کشف فتن
خسته و خسته و خسته و خسته
پایزه شده و شمشیر و خسته
زلف و فر سر او و لسنه شرافت
کشد لب و شمشیر و کشف فتن

بسم الله الرحمن الرحيم
ماوت انوت سائیم
سازم کرفت و رفته
سازم کرفت و رفته
سازم کرفت و رفته

